

جورج بارکلی

نظریه‌ای تازه در باب ابصار

ترجمه

بابک ارزانی

سرشناسه

: برکلی، جورج، ۱۶۸۵ - ۱۷۵۳

Berkeley, George :

عنوان و پدیدآور

: نظریه‌ای تازه در باب ابصار / جورج برکلی؛ ترجمه بابک ارزانی.

مشخصات نشر

: آبادان: پرسش، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری

: ۱۴۲ ص.: نمودار.

شابک

: ۹ - ۶۸ - ۰۶۵ - ۲۶۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی

: فیبا

یادداشت

: عنوان اصلی Essay towards a new theory of vision, 1987

موضوع

: بینایی -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.

موضوع

: تجرد (فلسفه) -- متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.

شناسه افزوده

: ارزانی، بابک، ۱۳۶۵، مترجم

رده‌بندی کنگره

: ۱۳۹۵ الف ۴ / ف ۱۳۳۸ B

شناسه افزوده

: ۱۲۱ / ۳

شماره کتابشناسی ملی

: ۳۹۱۵۰۴۰



نشر پرسش

جورج بابکلی

نظریه‌ای تازه در باب ابصار

ترجمه: بابک ارزانی

● آماده‌سازی: کارگاه پرسش ● لیتوگرافی: سروش ● چاپ: فرزانه

● چاپ اول: ۱۳۹۵ ● شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک ۹-۶۸-۰۶۵-۲۶۵-۶۰۰-۹۷۸

© حق چاپ محفوظ

نشر پرسش آبادان - پریم - میدان آلفی - ساختمان آروند - تلفن ۰۹۱۳۳۰۹۲۱۰۶

نشانی مکاتبات پستی: نشر پرسش - اصفهان - صندوق پستی ۸۱۷۳۵-۳۱۶

E-mail: porsesh.pub@Gmail.com

info@porsesh-pub.com

www.porsesh-pub.ir

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	پیشگفتاری بر بارکلی
۱۹	نظریه‌ای تازه در باب ابصار
۲۱	رساله دربارهٔ تئوری نوین بصر
۱۲۱	ضمیمه
۱۲۵	منابع
۱۲۷	پی‌گفتار مترجم
۱۲۷	حوادث مهم سیاسی و اجتماعی سال ۱۷۰۹:
۱۲۸	پیشرفت‌های تکنولوژی در سال ۱۷۰۹:
۱۲۸	مهمترین کتب فلسفی و ادبی سال ۱۷۰۹:
۱۳۲	حوادث مهم سیاسی و اجتماعی سال ۱۷۱۰:
۱۳۳	پیشرفت‌های تکنولوژی در سال ۱۷۱۰:
۱۳۳	مهمترین کتب فلسفی و ادبی سال ۱۷۱۰:
۱۳۶	حوادث مهم سیاسی و اجتماعی سال ۱۷۱۱:
۱۳۶	پیشرفت‌های تکنولوژی در سال ۱۷۱۱:
۱۳۶	مهمترین کتب فلسفی و ادبی سال ۱۷۱۱:

۱۳۸		حوادث مهم سیاسی و اجتماعی سال ۱۷۱۲
۱۳۸		پیشرفت‌های تکنولوژی در سال ۱۷۱۲
۱۳۸		مهمترین کتب فلسفی و ادبی سال ۱۷۱۲
۱۴۰		حوادث مهم سیاسی و اجتماعی سال ۱۷۱۳
۱۴۰		پیشرفت‌های تکنولوژی در سال ۱۷۱۳
۱۴۱		مهمترین کتب فلسفی و ادبی سال ۱۷۱۳

پیشگفتاری بر بارکلی

جورج بارکلی، اُسقف بارکلی و یا اُسقف کلین در ۱۲ مارس ۱۶۸۵ در توماس تاون ایالت کیلکنی ایرلند دیده به جهان گشود. وی از خانواده‌ای اشرافی ایرلندی - انگلیسی بارکلی بود که به واسطه طبقه اجتماعی خود در کالج شهر تولد خویش و سپس کالج ترینیتی تا سال ۱۷۰۷ و دریافت مدارج عالی به تحصیل پرداخت. وی علاوه بر تحصیل همزمان استادیار زبان یونانی در این دانشگاه نیز بوده است و پیش از آغاز کار فلسفی، رساله‌ای در باب ریاضیات منتشر می‌کند.

رساله "نظریه تازه‌ای در باب ابصار" اولین اثر بزرگ فلسفی اوست که در سال ۱۷۰۹ منتشر شد. در این رساله ردّ پای عقاید اصلی وی که خود بعدها با نام غیرمادی‌انگاری و دیگران با رئالیسم سوپژکتیو از آن یاد می‌کنند، به وضوح دیده می‌شود. همچنین وی در این رساله ما را با موضوعات ثانوی دیگری نظیر ایده‌های انتزاعی و زبان و تجربه عادت می‌آشنا می‌سازد. این عقاید که او را به افلاطون و فلوطین و سنت آگوستین از سویی و به عقاید دارماکیرتی بودایی (که مرتبط به پدیدارشناسی و منطق بودایی است) از سوی دیگر گره می‌زند. این اثر چنان مخالفان زیادی پیدا کرد که مهمترین و

پخته‌ترین نوشته‌ی وی به نام "رساله دریاب اصول انسانی" اقبال چندانی نیافت و او را مجبور کرد تا موضوعات اصلی همین کتاب را به صورت مکالماتی میان هولاس (ماده) و فیلونوس (عاشق ذهن) بنگارد. در این کتاب ماده در حقیقت نماینده‌ی جان لاک و دیگر فیلسوفان پس از رُسناس است. درگیری ذهنی بارکلی به عنوان کشیش در این بود که مقام خدایی را که به اعتقاد او دکارت به ماده می‌دهد، از آن پس بگیرد، به طوری که برای حل این امر تا بدانجا پیش می‌رود که ماده را نفی و اصالت ذهن و تصویر را جایگزین آن می‌کند. البته نباید چنین تصور شود که منظور او از ماده عینیات است بلکه چنانکه خود او می‌گوید هدف او زیر سؤال بردن ماده و اصالت آن (اصول انسانی، ۳۵) در برابر ذهن است.

بارکلی پس از نگارش مهمترین آثار خود، سالهای ۱۷۱۴ و ۱۷۲۰ را در لندن نزد آدیسون و استیل، بنیانگذاران مجله اسپکیتور و از مؤثرترین نویسندگان و سیاست‌پیشگان دوران، و همچنین شاعر توانای انگلیسی الکساندر پوپ گذراند و همزمان مشغول سفر و کسب تجربه در اروپا شد تا زمانی که به دستور کلیسای ایرلند به مقام دکترای الاهیات نائل گشت و بدین خاطر مجبور به بازگشت به ایرلند و تدریس در رشته الاهیات و زبان عبری در کالج ترینیتی شد.

در سال ۱۷۲۱ بارکلی کتابی در رد نظریات اسحاق نیوتن در مورد فضا و زمان مطلق و همچنین حرکت می‌نگارد و بر اساس اعتقادات خود در مورد ایده تجربه عادی، حرکت را نسبی می‌خواند و فضا و مکان مطلق نیوتونی را به این خاطر که غیر قابل تصور است، مردود می‌شمارد. درست است که عقاید سنت آگوستین و بارکلی در مورد زمان و مکان امروزه درست‌تر تلقی می‌شوند، اما منظور از نسبیت برای این دو متفکر امری غیرمادی است که تماماً ذهنی انجام می‌شود و برخلاف ادعای کسانی که بارکلی را در رده اولین کسانی که نسبیت را در مورد فضا و زمان مطرح کرده قرار می‌دهند، باید بیان کرد که زیربنا و نوع دید بارکلی اصولاً غیرمادی است و نمی‌تواند ارتباطی با

آنچه که امروزه علم در مورد این دو مقوله مطرح می‌کند، داشته باشد. از این دوران به بعد فعالیت‌های بارکلی عموماً به جنبه‌های انسان‌شناسانه و اجتماعی خلاصه می‌شود. از جمله این امور سفر به آمریکا و تأسیس کالج مبلغان مذهبی در برمودا است. او که در آن سالها رئیس دانشگاه شده بود، حقوق معادل ۱۱۰۰ پوندی خود را با مبلغ سالانه ۱۰۰ پوند معاوضه کرد تا بتواند به آمریکا برود. همچنین او در این سالها (۱۷۲۸) با آن فاستر دختر قاضی القضاات ایرلند ازدواج کرد و با وی به نیوپورت رود آیلند آمریکا نقل مکان نمود.

موزه‌ای که امروزه در آمریکا به نام وایت‌هال معروف است امارت محل زندگی بارکلی و همسرش در زمان ساخت کالج سنت پُل در برمودا است که به علت مشکلات مالی به سرانجام نرسید و خانواده بارکلی مجبور به ترک و عزیمت به انگلستان شدند.

در سال ۱۷۳۲ او کتاب الکریفون را که محتوای مذهبی داشت و بر ضد اندیشمندان آزاد بود نگاشت. مشکل وی با این اندیشمندان تکیه آنها بر علم به جای ایمان بود. منظور از علم و ایمان در اینجا مفاهیم قدیمی این کلمات نیست بلکه منظور بارکلی از علم اولاً دید مکانیکی به انسان و ثانیاً نگاه انتقادی نسبت به اخلاق دینی و دولتی است. نیش کنایه او در این کتاب مجدداً بر لاک، آنتونی کالینز، ویلیام مولینکس، آنتونی اشلی کوپر (شافتسبوری سوم) و برنارل ماندویل است که به اعتقاد بارکلی ماده را آنچنان بزرگ نموده‌اند که شکاکیت در شئون مختلف زندگی رسوخ کرده. از همه مهمتر، برای او اینکه دو چهره آخر با عقاید سیاسی و ضد مذهبی‌شان اخلاق و اعتقاد به دولت را زیر سؤال می‌بردند.

در لندن او مجدداً به امور خیریه روی آورد و به گشایش خانه‌ای برای کودکان خیابانی کمک‌های شایانی نمود. او در سال ۱۷۳۴ به مقام اُسقفی شهر کلین رسید و درست در همین سال چکیده‌ای از نظرات خود را در رساله‌ای به نام "تحلیلگر در ضدیت با ایده‌های جدید" در ریاضیات نظیر

بی‌نهایت و مشتق پرداخت. در این رساله هم دلایل نفی وی بر اساس ایده‌های تجربی سابق خود است. دو اثر آخر او که در سالهای ۱۷۴۴ و ۱۷۵۲ به چاپ رسید در مورد اثرات پزشکی آب قطران بود، که گفته می‌شود این دو اثر اخیر پُرفروشترین کتابهای وی در زمان عمر او بوده‌اند. وی پس از بازنشستگی در سال ۱۷۵۲ به آکسفورد و برای دیدار با پسرش مسافرت کرد که رنج راه در نهایت بر وی چیره گشت. وی چند روز پس از دیدار فرزند خویش دیده از جهان فرو بست.

در رساله پیش رو که اولین کار بزرگ بارکلی محسوب می‌شود، کشیش جوان مشغولیت ذهنی حذف دیدگاه‌های مکانیکی بر انسان را به عهده می‌گیرد. وی بر این باور بود که زیر سؤال بردن قواعد اجتماعی و اخلاقی یا به قول او نیست‌انگاری نو به خاطر نوع نگاه مکانیکی است که انسان در مورد خود و جهان پیدا کرده و وظیفه رهرو واقعی حقیقت این است که با این عقاید به مبارزه بپردازد. روشنگری در انگلستان و سایر اروپا در حال اوجگیری بود و به خصوص در این کشور عقاید لاک و پیشرفت‌های تکنولوژیک، راه را برای نوعی نگاه نو به انسان و طبیعت باز می‌کرد، به طوری که جایگاه خدا و نظامهای سیاسی و اخلاقی قدیم که تحت تأثیر نگاه مسیحی نشو یافته بودند، زیر سؤال می‌رفت. ریشه این عقاید نو در فلسفه‌های تجربه‌انگار و عقل‌انگار پس از رُنسانس است که شیوه و منش زندگی و بالمعال تفکر انسان را تغییر داده بودند. از این رو بارکلی به مبارزه با قسمت‌هایی از این معرفت‌شناختی می‌رود که به نظر او انسان را به صورت یک ماشین توصیف می‌کند و ماده را اصل زندگی می‌داند. باید در نظر داشت که مقابله بارکلی لااقل در روش، نوع نگاه سنتی و اسکولاستیک به قضیه نیست بلکه خود او از فلاسفه تجربه‌انگار و معتقد به استقراء است. او خود مانند لاک نوع دریافت ما از جهان را "یک نگاه به" تعریف می‌کند. این نوع نگاه از این اعتقاد سرچشمه می‌گیرد که قوای شناختی انسان بر اثر تجربه و نه اطلاعات پیشینی فعال است. بارکلی نیز با اصل این موضوع ممانعتی

ندارد و علم و پیشرفت‌های علمی ناشی از نگاه تجربه را می‌پذیرد و خود او در این زمینه مُبدعِ مفهوم تجربه‌انگاری عادت‌ی می‌شود. بدین معنی که عادت ما به تجربه اتفاقات همزمان، یا به قولی همبودی اتفاقات، ما را به استقراء و نتیجه‌گیری می‌رساند، که الزامی نیست و بر اساس عادت ماست.

مشکل اینجا است که نوع نگاه او نیز می‌تواند منجر به دیدی مکانیکی شود، چرا که انسان در این مثالها تنها مانند آینه‌ای عمل می‌کند. به خصوص که بارکلی اصلی را در اختیار می‌گیرد که نحوه نگاه او از نوع تفکر و کارکرد ذهن را بسیط‌تر و خامتر از آنچه لاک تصور می‌کرد هم می‌کند: "شرط وجود دریافت شدن توسط حواس است." واضح است که پذیرش این شرط اولاً بدین معنی است که فکر کردن، تصور کردن و در ذهن آوردن، تنها سه ارجاع به یک عمل هستند و دوماً اینکه پذیرش این اصل با هدف خود بارکلی که ایمان مجدد به خدای مسیحی است، در تضاد است؛ چرا که خدا جزء آن دسته از مفاهیم است که گزاره فوق در موردش صادق نیست.

به هر صورت با پذیرش این اصل بارکلی به مبارزه با توضیح روش دریافت ایده‌های بصری که توسط متفکرانی نظیر هابز، دکارت و لاک مطرح شده می‌رود، چرا که در این نوع توضیحات، که پایه علم فیزیک نوری و کارکرد چشم تا به امروز است، چشم انسان با آینه و عدسی مقایسه می‌شود و نوع دریافت‌های او مکانیکی است. اما با توجه به اصل فوق‌الذکر، بارکلی می‌تواند اثبات کند که حتی اگر چشم ما انوار را به آن صورتی که این متفکران عقیده دارند دریافت می‌کند ذهن ما بنابر دلایل دیگری و نه به خاطر این زوایا و خطوط نوری از فاصله، بزرگی و موقعیت اشیاء با خبر می‌شود. تمام مباحث مطرح شده توسط بارکلی بر دو اصل "شرط وجود دریافت شدن توسط حواس" و تجربه عادت‌ی استوار می‌شوند.

در ادامه این گفتار نخست به سراغ این مسئله می‌رویم که این فرضیه که به باور خویش "مسیر علم را عوض خواهد کرد" دچار چه مشکلات و موانعی است و سپس فلاسفه و روشهای فکری متأثر از او را معرفی می‌کنیم.

اولین امری که در زمان حیات خود او با مخالفت مواجه می‌شود نوع مواجهه او با امور انتزاعی است. امور انتزاعی پیشتر توسط جان لاک مطرح شده بود و توسط اکثر فلاسفه و ریاضی‌دانان وقت پذیرفته می‌شد. انتزاع از نظر لاک عملی بود که باعث ساخت ایده‌های انتزاعی کلی می‌شد، چرا که لاک معتقد بود زبان اولاً برای ایده‌های درون ذهن فرد و ثانیاً برای ایجاد رابطه با دیگر افراد استفاده می‌شود و از این‌رو نیاز به کلمات عام به وجود می‌آید. اما مشکلی بر سر راه لاک قرار دارد: او تجربه‌انگاری است که عقیده دارد همه ایده‌های درون ذهن اشاره به موجودیتی خارج از ما دارند، که بر اثر تجربه دریافت کرده‌ایم^۱ اما ایده‌های کلی در جهان خارج وجود ندارند، پس ما چگونه این ایده‌ها را شکل می‌دهیم؟ پاسخ لاک این است که انتزاع روشی است که ما ایده‌های کلی را شکل می‌دهیم. مسئله دیگر در اینجا است که تعریف لاک در مورد ایده‌های انتزاعی مبهم و نامتجانس است. ابتداء او در مورد انتزاع نظری شفاف ارائه می‌دهد که ایده انتزاعی الف به‌طور مثال، بیانگر فقط ویژگی‌های اصلی الف بودن است. اما نظر او در مورد مثلث‌های انتزاعی معروفش مسئله را بغرنج می‌کند: "مثلث انتزاعی نه قائم‌الزاویه است، نه متساوی‌الاضلاع، نه متساوی‌الساقین و نه مختلف‌الاضلاع؛ باید همه و هیچ کدام باشد. در واقع چیزی ناکامل است که نمی‌تواند موجود باشد. ایده‌ای است که بخش‌های مختلف و مانع‌الجمع مثلث‌های ذکر رفته آن را تشکیل داده‌اند"^۲ در این تعریف او نه فقط ویژگی‌های اصلی مثلث بودن بلکه مانعة‌الجمع‌ها را نیز دخیل می‌کند.

۱. *Veil of perception* مفهومی بود که متفکران کلاسیک بدان اعتقاد داشتند. در این تعریف ذهن

بدون واسطه کلمات نمی‌تواند به امور خارجی ارجاع دهد و فکر کند.

۲. جستاری در فهم بشر، جان لاک، کتاب چهارم، فصل هفتم، بند ۹.

به نظر تیلور^۱ انتزاع و انتزاع سازی لاکی یک قابلیت پیش‌سازبانی است چرا که اگر زبانی باشد با نحوه نگرش او با کلمات عام تداخل ایجاد میکند و باعث ایجاد دور در تعریف میشویم. از این رو ما نمیتوانیم به طور مشخص بگوییم منظور لاک از انتزاع دقیقاً چیست. تیلور معتقد است که دو نوع انتزاع در نوع نگاه لاک می‌توان مشاهده کرد:

(الف) یک نمونه معرّف و نماینده نمونه‌های دیگر می‌شود. در این نگاه یک ایده خاص را هم می‌توان در خود در نظر گرفت و هم به عنوان مرجع. مثلاً شیر نماینده سفیدی نمونه‌های دیگری که سفید هستند می‌شود، در حالی که می‌تواند به عنوان شیر هم در نظر گرفته شود.

(ب) انتزاع شماتیک. در این انتزاع مانند مدل قبلی تمام کیفیات غیر ضروری کنار گذاشته می‌شود، با این تفاوت که این ایده لزوماً در جهان خارج وجود ندارد. مثلاً به جای شیر به عنوان مرجع سفیدی یک تصویر سفید داریم که نماینده سفیدی سایر چیزهاست. این نوع نگاه برای نمایش‌های مفهومی به خصوص در علوم استفاده می‌شود. مثلاً یک نمودار ساده از ترانزیستورها نماینده تلویزیون و کارکرد آن می‌گردد.

اولاً باید دقت کرد که حتی اگر تعاریف لاک از انتزاع دچار تناقض و اشتباه است اما او متوجه وجود توانایی در ایجاد منطقی خاص در ذهن، که همان انتزاع سازی است، شده؛ اما بارکلی به طور کل ایده‌های انتزاعی کلی را زیر سؤال می‌برد و عقیده دارد که چون نمی‌توان آنها را تصور کرد پس نمی‌توانند نه معرّف چیزی باشند و نه برای علم مفید واقع شوند. در حالی که این دلیل لزوماً درست نیست، چرا که ایده‌های انتزاعی لااقل یک حالت روانی و یا زبانی است که نیازی به عین بودن ندارند. امروزه فلسفه زبان در برابر این عقیده بارکلی قرار می‌گیرد.

در ادامه باید متذکر شد که بارکلی عقیده دارد اشتباه در تعریف ایده‌های

1. C. C. Taylor: "Berkeley's Theory of Abstract Ideas" The philosophical quarterly, Vol. 28, no. 111, 1978.

کلی‌زبانی باعث شده است که ما به وجود انتزاع ایمان بیاوریم. این در حالی است که خودِ بارکلی مجبور است انتزاع نوع نمونه‌ای را بپذیرد، به این خاطر که در صورت پذیرش عدم وجود انتزاع دیگر نمی‌توان مثلاً گزاره‌های کلی در مورد مثلثی انتزاعی، که معرّف همه مثلث‌هاست، ساخت. به‌طور خلاصه باید گفت که دید بارکلی از این نوع انتزاع بدین صورت است که اگر ویژگی **چ** با ویژگی **ج** در واقعیت با هم همراه هستند هیچ ایده و یا نماینده ذهنی از **چ** نمی‌توان ساخت که با **ج** همراه نشود. مثلاً او در مورد امتداد نمونه می‌آورد و می‌گوید آیا می‌توان انتزاعی از امتداد بدون رنگ در نظر آورد؟ نگاه تحصیل‌انگارانِ بارکلی به این مسئله شاید در مورد امور ساده‌تک‌کیفیتی درست باشد، اما نمی‌تواند انتزاعات شماتیک را توضیح دهد. سخن او اگرچه می‌تواند موضع لاک را در این مورد به خطر اندازد و تناقض درونی آن را آشکار سازد، اما خود دچار اشکال است. به‌طور نمونه در هنر ما با انتزاع مواجه‌ایم. مثلاً در فیلم دو تصویر پشت سر هم می‌توانند مفهومی را به ذهن ما منتقل کنند که لزوماً درون آن تصویرها حضور نداشته‌اند. در خطوط هیروگلیف نیز ما با این کیفیت مواجه هستیم، به‌طوری که دو شکل هیروگلیفی مادی می‌توانند مفهومی کلی را که در جهان خارج وجود ندارد، انتزاع کنند.

اما پرسش اینجاست که اصلاً چرا ردّ انتزاع برای بارکلی چنین مهم می‌شود؟ بارکلی برای اثبات اینکه روش دید ما از اشیاء به وسیله خطوط نوری و زوایای ایجاد شده توسط آنها نیست، نیازمند استفاده از گزاره "شرط وجود درک شدن توسط حواس" و ایده تجربه عاداتی خود است تا نظریه خود در مورد حواس را نیز مطرح کند. این نظریه به این صورت خلاصه می‌شود که اولاً ایده‌هایی که حواس ما از یک چیز مشخص دریافت می‌کنند، از نظر تعداد متفاوت است و ثانیاً این ایده‌ها از یکدیگر متمایز هستند. این عقیده بارکلی در مورد ناهمگون بودن حس چشایی و بویایی و شنوایی بسیار قابل تحسین است. ایده‌های دریافتی از مزه، بو و صدای یک

شیء از نظر تعداد و نوع با هم متمایزند. اما آیا در مورد لامسه و بینایی هم با چنین تمایزی مواجه هستیم؟

ارسطو و فلاسفه اسکولاستیک بر این عقیده بودند که شکل، بزرگی، حرکت و عدد توسط بیش از یک حس دریافت می‌شوند. جان لاک نیز معتقد بود که فضا، امتداد، شکل و حرکت توسط لامسه و بصر دریافت می‌شوند. نظریه بارکلی در تقابل این دو عقیده قرار می‌گیرد، اما آن چیزی که این نظریه را می‌تواند به خطر بیندازد، انتزاع است. به تعریف دیگر اگر بتوان انتزاع کرد یعنی ویژگی‌های ثانوی و غیراصلی یک پدیده را تا آنجا حذف کرد که تنها ویژگی‌های اصلی آن باقی بماند، آن ایده توسط بصر و لامسه به یک صورت دریافت می‌شود. و چون بارکلی می‌خواهد اثبات کند که موضوعات این دو قوه از نظر نوع و تعداد متفاوت هستند، نیاز به رد ایده‌های انتزاعی پیدا می‌کند و درست به همین خاطر است که این مسئله تا بدین حد برای بارکلی مهم می‌شود.

از دیگر مسائلی که در این کتاب مطرح می‌شود و در تاریخ فلسفه جایگاه خاصی دارد، مسئله مولینکس است. بارکلی برای اینکه اثبات کند جنس ایده‌های دریافتی توسط بصر متفاوت از ایده‌های لمسی است نیاز پیدا می‌کند از این مسئله استفاده کند. ویلیام مولینکس نظریه پرداز سیاسی همعصر لاک بود که پُرسش معروف او از لاک باعث عمده شهرت اوست: "در نظر آوریم مردی که نابینا به دنیا آمده و تا سنین بزرگسالی تفاوت بین یک مکعب آهنی و کره همجنس و هم‌اندازه را توسط لامسه درک کرده در مقابل میزی قرار دارد که ما این اشیاء را بر روی آن قرار داده‌ایم؛ فرض کنیم که این مرد به ناگهان قادر به دیدن شود. پُرسش اینجاست که آیا پیش از لمس آن اشیاء، این مرد قادر خواهد بود مکعب و کره را توسط بصر از هم تمییز دهد؟" این مرد عادل با قضاوتی دقیق پاسخ می‌دهد "نه. چرا که اگرچه او تاکنون به تجربه آموخته که مکعب و کره چطور بر حس لامسه او اثر می‌گذارند، اما هنوز به آن تجربه نائل نشده که آنچه لامسه را به‌طور خاص تحت تأثیر می‌گذارد چه تأثیری بر

بصر خواهد داشت؛ و یا زوایای بیرون زده مکعب که بر دست او فشار می‌آورند چگونه توسط بصر دریافت می‌شوند.^۱ بارکلی با استفاده از پاسخ مولینکس و لاک غیر همجنس بودن موضوعات بصر و لامسه را اثبات می‌کند. در این رابطه بارکلی دو خطای عمده مرتکب می‌شود: اول اینکه او برخلاف عقاید تجربه‌انگار خود، ارجاع به دیگران را به جای اثبات بر اساس تجربه و استقراء استفاده می‌کند و ثانیاً اینکه اثبات او دچار یک نوع دور است، چرا که او در اصل از نظریه گفته شده برای اثبات همین مسئله و از این مسئله برای اثبات آن نظریه استفاده می‌کند.

در زمان حیات بارکلی فردی با همین شرایط در برابر این مسئله قرار گرفت که پاسخی متناسب با نظر بارکلی ارائه داد و او نیز از همین نمونه برای اثبات سخن خویش استفاده جست؛ اما مسئله اینجاست که تشخیص ندادن مکعب از کره توسط آن مرد نابینا، مبنی بر متفاوت بودن جنس ایده‌های بصری آن‌گونه که مدنظر بارکلی است نخواهد بود. چرا که مثلاً اگر من نتوانم تشخیص دهم رنگ روبه‌روی من آبی است، ناتوانی من بدین معنی نخواهد بود که این رنگ دیگری است. این در حالی است که بارکلی نتیجه می‌گیرد چون مرد کور قادر به نام بردن شکل روبه‌رویش نیست، جنس ایده‌های بصری و لمسی در مورد اشکال متفاوت است. پیشتر اینکه گزارشات اخیر از اونس مورگان و دگنچار^۲ نشان می‌دهد که پاسخ قطعی برای این پرسش وجود ندارد. نمونه‌های متفاوت آزمایشی، پاسخ‌های متفاوتی به این مسئله داده‌اند. این مسئله توسط لایب‌نیتس، راید و دیدرو هم بار دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد و به صورت‌های متفاوتی بیان می‌شود. پاسخ سه فیلسوف اخیر به این پرسش همگی خلاف نظر بارکلی بوده است. مثلاً راید با بارکلی موافق است که حجم و فضا توسط بصر مستقیماً تشخیص داده نمی‌شوند، اما سطح و به

۱. جستاری در فهم بشر، کتاب دوم، فصل نهم، بند هشتم.

2. Moragan, Evans, Degengar, "Molyneux's problem" Dordrecht: Kluwer, 1996

عبارتی ابعاد دوجهی موضوع اصلی بصر هستند. تفاوت دو فیلسوف در اینجاست که یکی تنها نور و رنگ را موضوع اصلی بصر می‌داند ولی دیگری اشکال دویعدی را نیز در این دسته قرار می‌دهد. در واقع بارکلی آنچه دیده می‌شود را ناهمگن می‌داند، در حالی که برای راید شباهت میان شکل بصری و لمسی محرز است و اعتقاد دارد که اگر مرد نابینای مورد نظر یک ریاضیدان باشد، قادر است علاوه بر مربع و دایره مکعب و کره را نیز تشخیص دهد. نظر دیدرو نیز در این باره مشابه راید است با این تفاوت که از فیلسوف به جای ریاضیدان استفاده می‌کند. به هر صورت بارکلی نه از روی تجربه و استقراء بلکه با تحمیل ایده خود بر روی یک مثال در واقع مانند یک ایدئولوگ به ما می‌گوید که مرد کور چه عکس‌العملی باید انجام دهد.

بنابر این مشخص است که هر چند برخی عقاید او در رابطه با نوع تشخیص ما از فاصله و بزرگی به پیشبرد علم کمک کرده‌اند، اما عقاید اصلی او در این رساله با موارد نقض بسیاری مواجه است. اما همان‌طور که می‌دانیم اهمیت و زیبایی فلسفه اروپایی در این است که نه فقط محتوی، بلکه روش و نوع دید یک فیلسوف می‌تواند دیگر فلاسفه را تحت تأثیر قرار دهد. در مورد بارکلی هم هر دو ایده مهم او یعنی رابطه تجربی و اهمیت زبان از یک سو و نوع دید به خصوصش به آدمی، یعنی ایده آلیسم سوبرکتیو، از سوی دیگر به پیشبرد فلسفه‌ای خاص در اروپا کمک کرده‌اند. رابطه تجربی توسط دیوید هیوم به اوج پختگی خود رسید و زبان در فلسفه هانری برگسون و شوپنهاور اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد؛ از طرفی نیز نوع نگاه ایده آلیسم سوبرکتیو در پیدایش فلسفه پدیدارشناسی هوسرل که بر اساس سوژه قادر به فهم است، سهم شایانی دارد. برگسون در روشی مشابه بارکلی به مبارزه با فضا و زمان مطلق می‌پردازد، ولی این بار روی سخن دیگر با علم زمانه نیست بلکه او در حال مبارزه با فلسفه ترانساندانتال کانتی است که به نظر او انسان را تبدیل به موجود بدون اختیار می‌کند. بارکلی بار دیگر پس از جنگ جهانی دوم و طرح مجدد مسائل اساسی در مورد زبان و منطق در مرکز توجه قرار گرفت.

در نهایت درباره ترجمه پیش رو باید اعلام کرد که تمام سعی مترجم صرف استفاده از زبانی ساده و عامیانه از آن‌گونه که خود مؤلف از آن بهره برده است، شد. برخلاف ترجمه "رساله در اصول علم انسانی" به ترجمه مرحوم دکتر یحیی مهدوی، در اینجا سعی شد کمتر از زبان عربی و اصطلاحات فلسفه ایرانی استفاده شود، چرا که زبان بارکلی زبانی ساده و نزدیک به علم ریاضی است که هرچند از جمله‌بندی طویل بهره می‌جوید، اما به هیچ وجه مرتبت با اصطلاحات فلسفه پیشارژنسانسی نیست و از این رو کمتر از زبان لاتین و یا کلمات ثقیل و حرفه‌ای استفاده می‌کند. در اینجا نیز سعی شد جز مواردی که خود نویسنده از زبانی غیر از انگلیسی استفاده می‌کند از زبان فارسی بهره برده شود. نثر او نماینده نگارش بی‌پیرایه فلسفه انگلیسی است که امروزه نیز از صفات خاص فلسفه تحلیلی به شمار می‌رود. در نهایت امیدوارم این کتاب روزنه‌ای باشد برای مواجهه مجدد ایرانیان با نوع دیگری از فلسفه روشنگری و به‌خصوص بین دانشجویان فلسفه مباحثی از قبیل مسئله معروف مولینکس را که هنوز در سنت فلسفه تحلیلی از پرسش‌های اساسی به شمار می‌رود، برانگیزاند.